



چه می‌شود که دیگر قبل از گناه، تذکری از قلب نمی‌شنویم

آیت الله قرهی در درس اخلاق خود گفت: خطورات ذهنی و فکری نفسانی و شیطانی؛ زنگ خطر هستند که اگر کنترل نشده و به قلب راه یابند، نعوذبالله انسان را مبتلا به گناه خواهند کرد.

آیت الله قرهی در درس اخلاق خود گفت: خطورات ذهنی و فکری نفسانی و شیطانی؛ زنگ خطر هستند که اگر کنترل نشده و به قلب راه یابند، نعوذبالله انسان را مبتلا به گناه خواهند کرد.

به گزارش خبرگزاری مهر، سیصد و پانزدهمین جلسه درس اخلاق آیت‌الله قرهی که در محل مهدیه القائم المنتظر(عج) برگزار شده است برای علاقه مندان در پی می‌آید.

چه می‌شود که دیگر قبل از گناه، تذکری از قلب نمی‌شنویم؟

صدای ملکوتی قلب!

آنچه که بشر به آن گرفتار می‌شود، در ابتدا خطورات ذهنی و فکری نفسانی است و بعد خطورات شیطانی؛ که اگر این خطورات را کنترل نکنند، طبعاً به اعمال زشت گرفتار می‌شود. در مقابل این خطورات نفسانی و خطورات شیطانی، خطورات ربّانی و الهی است.

معلوم می‌شود عمده همه این‌ها در ابتدا از ذهن است. یعنی این ذهن انسان است که اگر الهی شد، حال او هم حال الهی می‌شود، یعنی افعال، کردار، رفتار و منش او همه الهی می‌شود. اگر این ذهن و افکار، به دست نفس دون، این اُعدیِ عدوّ و به دست ابلیس و شیطان افتاد، معلوم است، اعمال، رفتار، کردار، منش و روش او همه شیطانی و نفسانی می‌شود. آن وقت این خطورات از ذهن به قلب ورود پیدا می‌کند.

لذا قلب، جایگاهی است که یا حرم الله می‌گردد، یا جایگاه ورود شیطان. اولیاء خدا، اعظم و بزرگان، منشأ این جولان خواطر در قلب را، ذهن دانستند که اگر ذهن کنترل شد، به قلب هم ورود پیدا نمی‌کند، اما اگر کنترل نشد، قلب هم گرفتار می‌شود.

لذا اولین موردی که اولیاء خدا در این باره بر روی آن بحث می‌کنند، این است که قلب انسان دو نزدیکی دارد و این مطلب را هم حسب روایت شریفه‌ای که حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق(صلوات الله و سلامه علیه)، از ناحیه پیامبر عظیم‌الشأن، محمد مصطفی(ص) فرمودند، بیان می‌کنند. حضرت فرمودند: «فی القلب لمتان» در قلب دو نزدیکی است، که یکی از ناحیه الله است و دیگری از ناحیه شیطان. «لمة من الملك» که این نزدیکی به ملک، از ناحیه الله است.

حضرت در ادامه می‌فرمایند: «إیعاد بالخير» یعنی هر آنچه خیر است، از همین لمة و از آن صدای ملکوتی قلب است، «وتصدیق بالحق» آنچه که از ناحیه خدا و حقّ است، از این لمة الهی ملکی است که در مقابل حقّ و حقیقت، سر تعظیم فرود می‌آورد. «فمن وجد ذلك» هر کس این را در وجود و باطن خود پیدا کرد، «فلیعلم أنه من الله سبحانه» بداند این از ناحیه خدا و لطف و عنایت اوست.

بعضی از اعظم و بزرگان، از جمله ملا محسن فیض کاشانی، ذیل این مطلب بیان می‌فرمایند: چرا پیامبر(ص) فرمودند: «فلیعلم أنه من الله سبحانه و تعالی»؟ «فاء» حرف است و حرف، از کلمات است. چون کلمه سه نوع است: اسم و فعل و حرف. در مورد کلمه هم بیان می‌شود که گاه یک کلمه، معانی مختلف دارد، «کلمة واحدة، تدل علی معان مختلفة». در لمة و در باب الحروف، بعضی از اعظم از جمله ابن‌فارس، یک معنای «فاء» را معنای تحقیقیه گرفتند. حال، این «فاء» در این‌جا معنی تحقیقاً دارد.

«فلیعلم أنه من الله سبحانه و تعالی» یعنی بدان تحقیقاً این نزدیکی از ذوالجلال و الاکرام است. چرا؟ برای این که همین جا مؤمن تنبیه بشود، غفلت نورد و یک موقع تصوّر نکند اعمال خود او بوده که سبب این نزدیکی شده است.

لذا به این نکته دقت کنید که سبب این نزدیکی، حتّی مراقبه من و تو هم نیست. با این که مراقبه واقعاً باید از ما شروع شود، اما این فقط لطف خدا بوده است. کما این که خود مراقبه هم توفیق الهی از سمت ذوالجلال و الاکرام می‌خواهد، است.

چه کنیم تا اعمالمان به چشمان نیاید

پس انسان باید مراقب باشد و بداند همه از ناحیه خداست. اگر خوب متوجّه شد که همه این‌ها از ناحیه الله تبارک و تعالی است، اولین چیزی که به وجود می‌آید، این است که انسان دچار غفلت نمی‌شود. اگر این غفلت که از خطورات شیطانی و نفسانی است - که إن شاء الله اشاره خواهیم کرد که خطورات نفسانی و شیطانی چه هستند - ورود پیدا کند، باعث می‌شود که عمل انسان برای خودش جلوه پیدا کند.

لذا انسان نباید عمل صالح خود را، هر آن چقدر هم که صالح باشد، خودش برای خودش جلوه بدهد. اما نفس دون جلوه می‌دهد و این یکی از آن موارد خطورات نفسانی است. یعنی اگر نفس دون، نتوانست کسی را از راه شهوت، قدرت و ... به انحراف بکشانند، گاهی از راه تجسّم عبادات و اعمال، او را منحرف می‌کند و این نکته قابل تأمل و بسیار دردناکی است. نفس از راه تجسّم اعمال صالحه ورود پیدا کرده و می‌گوید: ببین تو چه کار خوبی کردی! ببین فلان جا موفق بودی! ببین فلان عمل صالح از تو سر زد! و ...

لذا در این روایت با بیان «فلیعلم» - که فاء تحقیقیّه بر سر یعلم آمده - تذکار و مراقب باش می‌دهد که قطعاً بدانید: «أَنَّهُ مِنْ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى» این از ناحیه خدای سبحان و ذوالجلال و الاکرام است که به تو مرحمت کرده است. اگر از این غفلت کنی، یعنی دچار خطورات شدی.

اولیاء خدا که به مقامات می‌رسند و دیگر از مطالب شهوانی، نفسانی، شیطانی و ... عبور کردند و به مطالب عبادی و مراحل عبد حقیقی می‌رسند، عمده نگرانی آن‌ها سر همین موضوع است که نکند در این مورد غفلت کنند. لذا یک لحظه هم، عمل خود را، در ذهن و قلب خود تجلی نمی‌دهند، بلکه مدام به برتر از عمل خود نگاه می‌کنند.

مثلاً عمل خود را با اعظمی مثل شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز (روحی له الفداء و سلام الله علیه) مقایسه می‌کنند و می‌بینند در مقابل آن‌ها هیچ هستند. یا این که حتی اعمال خود را در سطح اعمال وجود مقدّس حضرت حجّت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌برند و می‌بینند هیچ است.

کما اینکه داریم حضرت شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز (روحی له الفداء و سلام الله علیه)، در لحظات آخر عمر شریفشان، قبل از این که از دنیا بروند، در آن وصایای آخر به آقا زاده‌شان فرمودند: می‌خواهی چه شوی؟ گفت: آقا جان! می‌خواهم شما شوم. فرمودند: پس بدان هیچ نمی‌گردد!

فرزند تعجب کرد. آقا فرمودند: بدان، من می‌خواستم حضرت حجّت شوم (البته در عمل، نه اینکه مدّعی امام زمان بودن شوند. یعنی بروم آن‌جا که بتوانم اعمال را اعمال عصمتیه و الهی قرار بدهم)، این شدم. اگر تو بخواهی من شوی، هیچ نمی‌شوی!

لذا یکی از راه‌هایی که هیچ موقع عمل خودشان در مقابلشان تجلی پیدا نکند - که تجلی عمل برای خود فرد، از خطورات نفسانی و شیطانی است - این است که عمل خود را در مقابل اعمال اعظم و بزرگان، بالجد هیچ می‌دانند و لذا همیشه احساس خسران می‌کنند و تصوّر می‌کنند که عقب هستند. یعنی هیچ‌گاه احساس نمی‌کنند که به جایی رسیدند. اما یک کسی که مع‌الأسف نفس دون بر او غلبه کرده، هوی و هوس بر او مسلط است و شیطان بر قلب او چیره شده، دو عمل خیر هم که انجام می‌دهد، شیطان برایش جلوه می‌دهد و می‌گوید: این عملت را ببین. دیگر چه کسی بهتر از تو؟! لذا او را این‌طور بالا می‌برد، اما در حقیقت او را به زمین می‌کوبد!

معنای حقیقی حمد

«فلیعلم أَنَّهُ مِنْ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَلِيَحْمَدَ اللَّهَ» لذا کسی که فهمید، این‌ها از توفیقات جانب خداست، خدا را حمد می‌کند. این شکر با آن شکری که در جلسات قبل بیان کردم که بعضی‌ها حمدهایشان از گناه هم بدتر است، متفاوت است. حمد این‌ها حمد حمودیت است و واقعاً در مقام حمودیت حقیقی، خدا را حمد می‌کنند که خدایا! ممنونیم این توفیق را به ما دادی، اگر تو این توفیق را نمی‌دادی، معلوم است، هیچ کاری نمی‌توانستم انجام بدهم و ... این همان، حمدی است که مضاعف می‌کند، «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» [۱]، نه این که الحمدلله من بودم این کار را انجام دادم و ...

یک نکته بسیار عالی و زیبا و قشنگی که آن مرد الهی، آیت‌الله العظمی بهاء‌الدین‌یر این زمینه بیان می‌فرمودند، این بود: عبارت «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» برای آن کسی است که می‌داند همه چیز من ناحیه الله است و شکر می‌کند که این من ناحیه الله متوقف نشود. لذا خدا هم آن را زیاد می‌کند. نه این که بگوید: الحمدلله که من خوبم، الحمدلله که من توانستم این را انجام بدهم و ... بلکه برای این است که می‌فهمد من ناحیه الله است.

پس معنای حمد در این‌جا عوض شد. حمد حقیقی، آن است که انسان با تبیین آن، می‌خواهد مطلب دیگری را تبیین کند، «بیان شیء لشیء آخر». یعنی این که با قرار گرفتن در مقام حمد و با بیان لفظ الحمدلله ربّ العالمین بیان می‌کند که این توفیق من ناحیه الله است. «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» لذا توفیق او زیاد می‌شود و قلب اجازه نمی‌دهد که خطورات نفسانی غلبه پیدا کند.

تجلی اعمال و دور ماندن از خیر حقیقی!

اما یک از این نزدیکی‌های قلب هم من العدو است. لذا پیامبر (ص) در ادامه این روایت می‌فرماید: «ولمة من العدو» یعنی یکی از این نزدیکی‌ها هم از دشمن است. منظور از دشمن هم شیطان و نفس دون است که در خطورات اربعه هم بیان کردیم که خطورات نفسانی و خطورات شیطانی داریم. لذا یکی عدوّ بیرونی است و یکی عدوّ دوری.

البته بعضی از اعظم و بزرگان فرمودند که منظور، فقط شیطان است، اما بعضی هم فرمودند: هر دو است و به نظر می‌رسد همین‌طور است و باید هر دو باشد. عدو، کلیت عدو است. چه دشمن بیرونی؛ ابلیس و سپاهش «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» [۲] و چه عدوّ درونی که أعدی عدوّ هم است، «أَعْدِي عَدُوَّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» [۳].

حال، این دشمن، آن لمة‌ای که دارد، این است: «إِعْيَادُ الْبَشَرِ» معلوم است، وعده به شرّ می‌دهد و همیشه انسان را به سمت شرّ می‌برد و خصوصیتش هم «وتكذيب بالحق» است.

جالب است که هر آنچه خیر است، تصدیق حقّ می‌کند و هر آنچه شرّ است، تکذیب حقّ می‌کند. آن‌ها که معمولاً با اولیاء خدا، دین خدا، پیامبر عظیم‌الشأن و حضرات معصومین مخالفند، مثل یهود و نصاری و ایادی آن‌ها؛ همیشه تکذیب حقّ می‌کنند، چون در شرّ هستند و این در قلبشان قرار داده شده است.

حضرت در ادامه می‌فرماید: «ونهي عن الخير» این نزدیکی دشمن، نمی‌گذارد انسان کار خیر انجام بدهد. آن مرد الهی و عظیم‌الشأن، آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی تعبیر بسیار زیبایی را در باب سبعة حالات انسانی - در شذرات و همچنین رشحات البحار، که کتاب عرفانی آن مرد عظیم‌الشأن است - تبیین می‌کنند. ایشان می‌فرمایند: گاهی برای این که انسان را از کارهای خیر نهی

کند «و نهی عن الخیر»، حتی خیرهای ظاهری برای او می‌تراشد که مشغول به آن‌ها شود و از خیر حقیقی دست بردارد. از جمله این که حال نماز و یا حال قیام در لیل خودش را برای او تجلی می‌دهد، لذا قیام در لیل را برای او سخت نمی‌کند. این، خیلی خطرناک است. بعضی از بزرگان نکاتی را بیان می‌کنند که انسان وحشت می‌کند و نمی‌داند جدی کدام نماز شبش، نماز شب صحیح بوده و کدام نماز شبش، اصلاً صحیح نیست.

آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی در رشحات می‌فرمایند: یکی از آن حالات سبعة انسانی این است که شیطان، اعمال انسان را طوری برای او قرار می‌دهد که او تصور کند خیر همین است که انجام می‌دهد، مثلاً نماز شب را برای خودش جلوه می‌دهد که از خیر حقیقی دست بردارد و این گرفتاری بشر است.

حضرت در ادامه می‌فرمایند: «فمن وجد ذلك فليستعذ بالله من الشيطان الرجيم» آن که این حال را در درون خودش پیدا کرد، این‌جاست که باید به پروردگار عالم پناه ببرد و خیر حقیقی را طلب کند. چون این‌ها همه از خطرات نفسانی و شیطانی است که از ذهن، آغاز شده و بعد به قلب می‌رسد - حتی خطورات الهی و ربّانی هم همین‌طور هستند و از ذهن، شروع و به قلب ورود پیدا می‌کنند - آن وقت در قلب سیطره پیدا می‌کند و اگر مسلط بر این قلب شد، دیگر ارکان و اعمال او، همه مبتلا می‌شود. «ثم تلا قوله تعالى: الشيطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ».

ثبت نشدن فکر گناه؛ ابزار شیطان برای فریب انسان!

لذا طبعاً باید در این خطورات دقت کرد که اگر کسی به این خطورات دقت نکند، می‌بازد. گاهی تبیین به این می‌شود که در این قلب، دو حال یا دو گوش وجود دارد. امام صادق (صلوات الله و سلامه علیه) فرمودند: «إِنَّ لِلْقَلْبِ أَذْنَيْنِ» [۴].

«إِنَّ» تحقیقه است، یعنی غیر از این نیست و حال قلب، تحقیقاً این حال است. «إِنَّ لِلْقَلْبِ أَذْنَيْنِ» یک معنای لام، لام تعلقیّه است، اما یک معنای دیگر آن، لام تحقیقیّه هم است، «كلمة واحدة تدل على معان مختلفة». ابن‌فارس و از جمله زمخشری در باب لام بیان می‌کنند، لام تعلقیّه و تحقیقیّه می‌باشد. حال، اگر إِنَّ تحقیقیّه است و بر سر لام تحقیقیّه بیاید، تأکید مؤکد می‌شود و به تعبیر عامیانه یعنی مو لا درز آن نمی‌رود.

«إِنَّ لِلْقَلْبِ أَذْنَيْنِ» بدانید، حتمی و یقینی و صددرصد است که دو گوش متعلق به قلب است. «فإذا همّ العبدُ بذنبٍ قالَ له رُوحُ الإيمانِ: لا تفعلْ، وقالَ له الشيطانُ: افعلْ، وإذا كانَ علي بطنها نزعَ مِنْهُ رُوحُ الإيمانِ».

این روایت به همان نکته اشاره دارد که بیان کردیم: خطورات نفسانی و شیطانی و حتی خطورات ربّانی و الهی از ذهن به قلب است؛ یعنی از ذهن شروع می‌شود، اما جایگاه اصلی آن‌ها قلب است. منتها در مرحله نخست باید این ذهن را کنترل کرد، این که بیان می‌فرمایند: «إِثْمًا الْأَعْمَالُ بِالْأَيَّاتِ» منظور همان ذهن است. اگر ذهن را کنترل کنید، خطورات نفسانی و شیطانی به قلب ورود پیدا نمی‌کند. لذا بیان کردیم که اگر خطورات نفسانی و شیطانی به ذهن ورود پیدا کرد، انسان باید سریع اعوذ بالله بگوید و به خدا پناه ببرد (همان ذکر تعویذیه که در جلسات قبل بیان کردیم). حتی بیان شده که اگر این خطورات به ذهنش آمد، صدقه هم بدهد. گرچه ذوالجلال و الاکرام فرمودند: تا به عملی زشت تبدیل نشود، گناه نمی‌نویسد.

ولی جالب است که اگر شما به ذهنتان خطور کرد که کار خیر کنید، ولو به این که به انجام آن کار خیر، موفق نشوید، به قدری ذوالجلال و الاکرام کریم، رحیم و جواد است که آن را برای شما می‌نویسد. اما وقتی گناه به ذهنتان خطور پیدا کرد و حتی از ذهن به قلب هم سیطره پیدا کرد پروردگار کریم، گناهی بر انسان نمی‌نویسد. البته ورود فکر گناه از ذهن به قلب، بسیار دردناک است و باید در این مورد خیلی مواظب باشیم؛ چون یک موقع می‌بینیم ناخواسته به آن عمل ورود پیدا کردیم و دیگر تمام شده و آن عمل را انجام دادیم.

لذا اشتباه نشود و کسی به این مطلب غرّه نرود و نگوید: حالا که پرودگار عالم، وقتی نعوذ بالله به گناه فکر کردیم و آن خطورات نفسانی و یا شیطانی به ذهنمان ورود پیدا کرد، گناه نمی‌نویسد؛ پس ما اهل گناه نیستیم و ... چون این هم یکی از فریب‌های شیطان است. ۱

آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی رشحات‌البهار را برای خصیصینشان تبیین می‌فرمودند و بنده اوراق شرح آن رشحات را که یکی از اولیاء خدا در درس ایشان نوشته‌اند، دارم. در آنجا یک اشاره بسیار زیبایی راجع به این موضوع دارند، می‌فرمایند: این‌که بیان می‌کنند همان لحظه‌ای که فکر گناه به ذهن رسید، سریع استغفار کنید، اعوذ بالله بگویید و صدقه بدهید؛ برای این است که بدانیم درست است که به صورت ظاهر پروردگار عالم گناهی برای انسان نمی‌نویسد، اما اتفاقاً چون پروردگار عالم نمی‌نویسد، من و تو با انجام این کارها باید خود را مطلع کنیم که پروردگار عالم این بار گناهی به پای ما ننوشت و إلا شیطان خبیث ملعون رجیم جلو می‌آید و می‌گوید: حالا که گناهی برایت ثبت نمی‌شود، پس فکر گناه ایرادی ندارد، لذا طوری به تو مسلط می‌شود که به موقعی می‌بینی این خطورات بر قلبت ورود پیدا کرد و در نهایت نعوذ بالله می‌بینی که تو مبتلای به آن گناه شدی.

یعنی شیطان از همین مطلب و ابزار که اگر فکر گناهی در ذهن بیاید و خطورات نفسانی و شیطانی به ذهن ورود پیدا کرد، برای انسان، گناهی نمی‌نویسند؛ استفاده می‌کند و یک موقع می‌بینی از همین طریق تو را مبتلا می‌کند که درد این است. لذا اول این مطلب را جلوه می‌دهد که این که دیگر برایت ثبت نمی‌شود، اما به تدریج تو را گرفتار و بیچاره می‌کند. پس این‌جاست که انسان باید بسیار مراقب باشد و دقت کند که اگه این‌طور نباشد، باخته است.

هر قلبی، دو گوش دارد!

لذا اول مطلبی که حضرت می‌فرمایند، این است: «إِنَّ لِلْقَلْبِ أَذْنَيْنِ»، یقینی است که این دل و قلب - که باید حرم الله باشد - دو گوش دارد، «فإذا همّ العبدُ بذنبٍ» هر موقع آن آهنگ گناه به گوش می‌آید، «قالَ له رُوحُ الإيمانِ: لا تفعلْ» آن روح ایمان به

او می‌گوید: نکند این کار را انجام دهی. یعنی مدام هشدار می‌دهد که اصلاً فکر آن را هم نکن، رهايش کن، استغفار کن. یعنی با این که همین الآن در ذهن آمده و هنوز انجام نداده، ولی با گفتن این «لا تفعل» دارد به او هشدار می‌دهد که مراقب باش گرفتار نشوی، آن را از ذهنت پاک کن، استغفار کن، توبه کن.

«وَقَالَ لَهُ الشَّيْطَانُ: اَفْعَلْ» اما از آن طرف هم شیطان به او می‌گوید: حالا طوری نمی‌شود، انجام بده.

«وَإِذَا كَانَ عَلِيٌّ بَطْنُهَا تُرْعِ مِنْهُ رُوحُ الْإِيمَانِ» حال اگر خدای ناکرده گرفتار اعمال زشت و خبیث شود، روح ایمان دیگر از او کنده می‌شود. یعنی آن چیزی که قبلاً به او تذکار می‌داد، دیگر از بین می‌رود.

چه می‌شود که دیگر قبل از گناه، تذکاری از قلب نمی‌شنویم؟

لذا علت العللی که اولیاء خدا می‌فرمایند: باید خطورات نفسانی و شیطنانی را کنترل کنید، برا این است که اگر خطورات نفسانی و شیطنانی کنترل نشد و نعوذ بالله به عمل گناه دچار شدیم، آن روح ایمان که به ما هشدار و تذکار می‌داد، عمل گناه را انجام نده، از ما کنده می‌شود. لذا دیگر از این‌جا به بعد گناه اول، گناه دوم، گناه سوم و ... را انجام می‌دهد، طوری که دیگر به گناه عادت می‌کند.

بزرگان و اعظم می‌گویند: معمولاً وقتی از آن‌هایی که گناه می‌کنند و مبتلا شده‌اند، بپرسید: اولین بار، وقتی می‌خواستی گناه کنی، چه حالی داشتی؟ خودشان هم می‌گویند: یک مقدار بدنمان می‌لرزید، کأنّ رعشه‌ای بر بدنمان افتاده بود و اولش خوف داشتیم. با این که هیچکس هم نبوده و نعوذ بالله فقط خودش و آن مورد گناه بوده است، اما این رعشه و نگرانی دیگر چه بوده؟ این همان روح ایمانی است که در ابتدا اجازه گناه نیم‌دهد. حتی گاه بدن به واسطه همین روح ایمان، به رعشه در می‌آید و می‌گوید: این کار را انجام نده، زشت است. لذا او می‌ترسد و وحشت می‌کند. اما وقتی انجام داد، دیگر دومین بار، سومین بار، چهارمین بار، طوری می‌شود که اصلاً برایش مهم نیست. نعوذ بالله با نفر اول در بستر حرام قرار می‌گیرد، نفر دوم، نفر سوم، اصلاً دیگر عادی می‌شود، طوری که فخرش به این می‌شود که من توانستم مثلاً ده، بیست، سی نفر را در بستر گناه ببرم. لذا دیگر اصلاً روح ایمان که می‌گفت: لا تفعل، در او نیست. چرا؟ چون همان‌طور که حضرت فرمودند: «وَإِذَا كَانَ عَلِيٌّ بَطْنُهَا تُرْعِ مِنْهُ رُوحُ الْإِيمَانِ»، وقتی مبتلا به بستر حرام شد، معلوم است که روح ایمان از او گرفته می‌شود.

عاقبت ارتباط با نامحرم، با هدف نشر دین!

لذا جوان‌های عزیز، مواظب باشید، مراقب باشید. وقتی انسان یادش رفت که باید در ارتباط با نامحرم مراقبت کند، همین می‌شود. اصلاً چه نیاز هست که به نامحرم پیامک دهد؟! اصلاً چه نیاز هست که در این گروه‌های اجتماعی و ... حتماً هم زن‌ها و هم مردها حضور داشته باشند؟! اگر هم نشر دین می‌خواهد باشد، زن‌ها جدا برای خودشان گروه داشته باشند و مردها هم جدا. جدی چه نیاز است که در گروه‌های مختلط مثلاً نشر دین صورت گیرد؟! درد است! درد است!

مع الاسف گاهی من مطالبی را می‌شنوم که وحشت می‌کنم. اول می‌گوید: مثلاً آن دختر خانم آمده راجع به مسئله‌ای با همدیگر بحث دینی، سیاسی، اجتماعی و ... داشته باشیم. اصلاً چه ارتباطی دارد که دختر با پسر بحث کند؟! در ابتدا شاید با لفظ «شما»، «شما» حرف بزنید، اما کم کم به جای «شما»، «تو» می‌گویند و دیگر تمام. مراقب باشیم که اگر کار به این‌جا برسد، دیگر روح ایمان هم از ما کنده می‌شود و در موقع گناه، هیچ هشدار به ما داده نمی‌شود.

خاک بر سر آن راهی که انسان بخواهد به نام ترویج دین در آن قدم بگذارد، اما بی‌دینی به بار آورد. اگر نمی‌توانی، قدرت کنترل نداری، شرکت نکن و همه این مطالب، همه این شبکه‌های اجتماعی و فضاهای مجازی و ... را ببند. البته من با اصلش مخالف نیستم، اما وقتی قدرت نداری خودت را کنترل کنی، همه چیز را تعطیل کن و الا مبتلا و گرفتار می‌شوی و روح ایمان از تو کنده می‌شود.

عضویت در گروه‌های نشر دین و ... چه فایده‌ای دارد که یک موقع می‌بینی، ناخودآگاه، پناه به ذات احدیت، آن طرف زن دارد و آن یکی هم شوهر دارد، اما وای! وای! وای! این‌ها همه خطورات شیطنانی و نفسانی است. می‌گویند: اشکال ندارد، مگر می‌خواهید چه کار کنید؟! فقط می‌خواهید با همدیگر گفت و گو کنید، مطالب انقلاب، مطالب اسلام، مطالبه دین و ... است. این‌ها درست است، اما چه کسی گفته که باید دختر و پسر با هم گفت‌وگو کنند؟! آن وقت است که ماه رجب‌المرجّب و شعبان‌المعظم می‌آید، اما او اصلاً متوجه نیست. آن وقت می‌خواهد با چه آمادگی‌ای به ماه مبارک رمضان ورود پیدا کند؟!

خدا گواه است که نمی‌دانیم ماه مبارک رمضان چیست! فقط شنیدیم که فرمودند: «دَعَيْتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ» اما چه ضیافتی! چه ضیافتی! معلوم است کسی که در رجب‌المرجّب، گناهانش را شست و شو نداده باشد و یا در شعبان‌المعظم لباس تقوا نپوشد، چگونه می‌تواند در آن ضیافت حضور یابد؟! چون وقتی شما را به مهمانی دعوت می‌کنند، اول می‌روید استحمام می‌کنید، بعد لباس نو و تمیز و در شأن آن صاحب مجلس می‌پوشید و بعد وارد می‌شوید. «کَتَبَ عَلَيْكَ الصِّيَامَ کَمَا كَتَبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ» دعوت‌نامه ماه مبارک هم دعوت‌نامه کتبی است.

اما اگر این خطورات را مراقبه نکند، هیچ فایده‌ای ندارد؛ چون مبتلا و گرفتار به نفس دون است و متوجه نیست. لذا عوض اینکه به این نفس دونش سیلی بزند و سرش را به در و دیوار بزند و فریاد کند که به کجا رسیدم، به کدام لجنزاری فرو رفتم؛ اگر ماه مبارک رمضان هم بیاید و روزه هم بگیرد، این را بدانید که اگر در طیّ روز هم نشد، شب بعد از افطار، گاهی تا سحرگاهان، باز همان پیامک‌بازی‌ها و باز همان کثافت‌کاری‌ها را دارد. حالا آیا این روزه، روزه است؟! خیر، این، فریب شیطان و نفس دون است.

خدا همه ما را آیت‌الله قاضی، آیت‌الله بهجت و ... می‌خواهد

هشیار باشیم، بیدار باشیم، مراقب باشیم، مواظب باشیم و به خودمان تشر بزنیم. هیچ کس هم مثل خودش، خودش را نمی‌شناسد. بنده باید به این نفس دوم ضربات تازیانه بزنم و شما هم هر کدام به نفس دوم خودتان ضربه بزنید. لذا ما لذت آن ضیافت الله را نمی‌بریم. آن مرد الهی، آیت‌الله مولوی قندهاری (اعلی الله مقامه الشریف)، آن کنز خفی الهی - که حاج آقای خسروی عزیز که از ملازمین ایشان هم بودند و امشب شرف حضور دارند، می‌دانند - در افطار فقط یک مقدار شیر و نان می‌خوردند و اگر یک موقعی، دو وعده غذای گوشتی بود، می‌فرمودند: مگر من گرگم. چهار پاره استخوان بودند اما لذتی که آن اولیاء، از ماه مبارک می‌بردند، خیلی عجیب بود. ایشان می‌فرمودند: ملائکه الله بیشتر دور لب‌هایی می‌گردند که خشک‌تر می‌شود.

لذا اولیاء خدا هستند که آن لذاذ معنوی را درک می‌کنند. آن‌ها می‌فهمند و ما به بازی و خنده و نعوذ بالله به سخره می‌گیریم. چه می‌فهمیم حال اولیاء چیست؟!

عزیز دلم! اصلش همین خطورات است. اجازه نده که این فکر گناه از ذهن به قلب برود که اگر در قلب رفت، دیگر تمام است. همین که به ذهنت رسید، استغفار کن، صدقه بده، اعوذ بالله بگو، ولو شده اگر گاهی در خانه تنها هستی و می‌دانی خطورات بیشتر است، از تنهایی فرار کن، بیرون برو. گاهی همین تلفن همراه را پرت کن. اصلاً این چیزی را که بنا باشد من را از قرب پروردگار عالم به زیر به مقام حضيض بکشد و به جای این که من را رشد بدهد و به احسن ببرد، به اسفل ببرد، برای چه می‌خواهم؟!

لذا دردناک ترین و مرگ‌بارترین آیه عندالاولیاء این است که بلافاصله بعد از «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ» [۵]، می‌فرماید: «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» [۶]. از آن احسن به اسفل بیاورد، لذا ولو شده همین تلفن همراه را آن طرف پرت کن. اگر تنهایی سبب می‌شود، بیرون برو. هیچ‌کس هم مثل خود انسان نمی‌فهمد. بنده خودم می‌فهمم چگونه هستم. شما هم خودت می‌فهمی چطور هستی.

عزیز دلم! مراقب باش، مواظب باش. تا چه زمانی بگویم لذاذ را اولیاء خدا می‌چشند. بارها بیان کردم، خدا گواه است، بینی و بین الله به این خانه امام زمان، به این شب‌های مقدس که در آستانه ماه مبارک رمضان هستیم، تالله، والله، بالله - که همین‌طوری نمی‌شود این قسم را خورد - بدانید پروردگار عالم فقط آیت‌الله بهجت، آیت‌الله بهاء‌الدینی، آیت‌الله مولوی قندهاری، آیت‌الله خوشوقت، ابوالعرفا آیت‌الله العظمی ادیب را نمی‌خواست، پروردگار عالم فقط این بزرگان و اعظم را نمی‌خواهد، پروردگار عالم می‌خواهد من و شما هم این‌طور باشیم. این‌ها را جلوه می‌دهد که بگوید: ببینید این‌ها هستند. یک کسی را از فومن می‌آورد، آیت‌الله قاضی از تبریز می‌آید، یکی آقا سید هاشم حداد می‌شود؛ یعنی می‌خواهد بگوید: نه مکان مهم است، نه زمان، نه شغل و نه ... پروردگار عالم نمی‌خواهد فقط این‌ها باشند، می‌خواهد من و تو هم قاضی، امام‌العارفین، مولوی قندهاری و بهجت باشیم. نه این که فقط آن‌ها باشند و ما بگوییم آن‌ها بودند. بودند که بودند، چه بشود؟ می‌گوید: این‌ها را ببین، الگوی عملی هستند. نگو فقط مقداد و سلمان و ابوذر بودند، در زمان شما هم بودند، پس شما هم می‌توانید باشید. عزیز دلم! پروردگار عالم این الگوهای عملی را سر راه من و تو قرار می‌دهد که بگوید دیدی این‌ها هستند، پس شما هم باید باشید. این مهم است.

انشاءالله به فضل الهی این را که خطورات چگونه است، به چه سبکی است، شقوقش چیست و ...، در جلسات بعد بیان خواهیم کرد. البته فقط یک جلسه در هفته آینده خواهیم داشت و بعد از آن در ماه مبارک رمضان، انشاءالله هر شب، شرح دعای ابوحزمه را خواهیم داشت.

توسل حقیقی و دوری از خطورات

یکی از راه‌های دور کردن خطورات، توسل است، اما توسل حقیقی. بازی ندهیم. نکند نعوذ بالله حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بگوید: این مرا بازی گرفته است. دائم یاد آقا جان باشید. یکی از مطالب این است که هر ساعت «اللهم کن لولیک» یعنی دعای سلامتی را بخوانید. اگر یاد رفت، مجدداً بخوان. شب هم که می‌خواهی بخوابی، برای آن ساعاتی که خوابی، بخوان. یک موقع هم یاد رفت، قضایش را به جا بیاور. ساعت یا تلفن همراهت را کوک کن که ساعت به ساعت بدانی که من باید این را بخوانم. مدام بخوان. آرام آرام خودت را با حضرت حجت (عج) آشنا کن. کسی که ذهنش، هر ساعت یاد آقا جان بیافتد، معلوم است دیگر یاد گناه نمی‌افتد. این را باید عملیاتی کنیم، فقط بشنویم، به درد نمی‌خورد.

یکی هم صحبت آخر شب با آقا جان است که بارها بیان کردم: شب، موقع خواب، دقایقی را با حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) صحبت کن.

خصوصیت این مطلب هم این است که بیان شده: «النوم اخ الموت»، لذا اگر بخوابی و دیگر بلند نشوی، آخرین کلمات را با آقا جان حرف زدی. معلوم است دیگر جان گرفتن ملک‌الموت آسان می‌شود.

ضمن این که می‌خواهی بگویی: آقا جان! من همیشه به یاد هستم. لذا وقتی دیگر مسواک زدی و برق‌ها را خاموش کردید، دو سه دقیقه با آقا جان خلوت کن، حرف بزن. اول سلام بده، بعد بگو: آقا جان! گرفتارم، مبتلایم، آقا جان! وضعم خراب است. مدام می‌گویم دیگر گناه نمی‌کنم، بعد می‌بینم به یک گناه دیگر مبتلا شدم. دست من را بگیر، مراقب و مواظبم باش، قربانت بروم. آقا جان! چه کنم آدم بشوم، به جان خودت خسته‌ام. آقا جان! هر شب با شما حرف می‌زنم، می‌گویم: دیگر فردا گناه نمی‌کنم، اما هر شب که می‌آیم با شما حرف بزنم، یادم می‌آید چقدر گناه کردم. خجلم قربانت بروم. آقا جان! فکر می‌کردم دیگر امشب اجازه صحبت ندهی، بگویی تو که هر روز گناه می‌کنی، اما نمی‌دانم چقدر کریمی که اجازه می‌دهی. آقا! دست من را بگیر، به

خودم باشد، گرفتارم. قربانت بروم.

همین‌طور با آقا حرف بزن، بگو: آقاجان! من بارها گفتم، بارها هم می‌گویم، چاره‌ای هم ندارم، تو را به جان مادرت نرجس خاتون قسم می‌دهم، آقاجان من خیلی برای مادرت فاتحه می‌خوانم، دستم را بگیر، آقا چرا این زبان من اثر ندارد، چرا وضع خوب نمی‌شود؟ آقا چرا تغییر نمی‌کنم. قربانت بروم. تغییر که نمی‌کنم هیچ، چرا روز به روز بدتر می‌شوم.

مولای من! آقای من! عزیز من! آقاجان! نکند یک موقعی بگویی من اصلاً صدای تو را نمی‌شنوم، تو با که حرف می‌زنی، نکند یک روز آن طور بشوم، وای بر من. آقاجان! یک موقع یأس بر من نیاید که با تو حرف می‌زنم نمی‌شنوی، آن‌وقت دیگر گرفتار می‌شوم، آن موقع دیگر ترک می‌کنم، دیگر اصلاً حرف نمی‌زنم، همه چیز را فراموش می‌کنم. آقا! شما که دلت نمی‌خواهد یک محبّ شما به گناه گرفتار شود، طوری که دیگر شما را فراموش کند. آقا! شنیدم وقتی پرونده به دست شما می‌رسد، گریه می‌کنی، ناله می‌کنی، آن بزرگوار فرمودند: یک موقعی آقا را دیدم، زانوها بغل کرده، گریه می‌کند، مثل بچه از دست داده، فرمودند: برای محبّینم گریه می‌کنم، برای آن‌ها که محبّ من هستند، اما گناه می‌کنند.

آقا کی می‌شود من هم آدم بشوم، درست بشوم، می‌شود حالم برگردد؟ آقاجان! شما، مادرت نرجس خاتون را خیلی دوست داری، به خاطر مادرت عنایت کن. آقاجان! ایّام ولادت شما هم بود، به حقّ مادرت، عیدی بده برگردم. خیلی هم نمی‌خواهم روضه و مصیبت بخوانم، اما چه کنم، وقتی گرفتارم، مجبورم، مگر در دهانم بزنی و بگویی: این را بگیر، این‌قدر حرف نزن، این‌قدر من را اذیت نکند. آقاجان می‌دانم اذیتت می‌کنم، قلبت را به رنج می‌آورم، اما چاره‌ای ندارم. من مضطّرّم. امّن یجیب المضطّرّ اذا دعاوه و یکشف السوء.

بارها هم عرض کردم که آقاجان دو تا بانو را هم خیلی دوست دارند، یکی عمه جانسان حضرت زینب، همان عمه جانسان که خودشان فرمودند: وقتی اسب بی‌صاحب آمد، در آن تل زینبیه (آن تلی که دیگر به نام حضرت معروف شد) چه دیدند! حجت خدا دستی روی قلبشان گذاشته بودند، لذا باید آرام باشند، اما دیدند که این زینب می‌نشیند، بلند می‌شود، به سر می‌زند، مدام می‌گوید: وامحمّدا... ا. .

پی‌نوشتها:

[۱]. ابراهیم / ۷

[۲]. ناس / ۶

[۳]. نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، ص: ۲۲۰

[۴]. الکافی : ۲/۲۶۷/۲

[۵]. تین / ۴

[۶]. تین / ۵